

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابتدا خداوند یک بیانیه کلی درباره بنی اسرائیل صادر کرد، از آیه ۴۰ تا ۴۸، یک مجموعه آیاتی که می‌شود گفت نسبت به تمام مباحث بعدی بنی اسرائیل در سوره فسطاط، آیات حاکم است، ما به این می‌گوییم سرنخ، و این سرنخ را نباید در مباحث نسبتاً طولانی بنی اسرائیل در سوره از دست داد.

از آیه ۴۹ تا ۶۱، یک فاصله ای بود از خروجشان از مصر و برگشتشان دوباره به مصر، وقایع مهمی در این فاصله اتفاق افتاد، مرور کردیم، جریان حضرت موسی علیه السلام در کوه طور، منتظر کتاب و در آن فاصله گوساله پرست شدن اینها و بعد چگونه بخشیده شدن و مسائل مربوط به این بود و همین طور اینکه به هر حال آن زمانی که از دریا عبور کردند، چه الطافی خدا نسبت به اینها داشت و چه اهدافی برای آنها وجود داشت، چطور به آن الطاف بی‌توجهی کردند، چطور آن الطاف را فراموش کردند، این بحث‌ها بود، این دور از مباحث را آیه ۶۲ جمع بندی کرد، از آیه ۶۳ شروع دور جدیدی از مباحث مربوط به این امت بود، که گفتیم سرفصل‌های آیه ۶۳ به بعد «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» هاست. اخذ میثاق‌ها که ناظر به یک مبحث معلوم است یعنی کتاب، یعنی بنی اسرائیل درباره میثاقی که درباره کتاب داشتند، چگونه رفتار کردند. سه تا «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» داریم، در حوزه نسبت سنجی بنی اسرائیل با کتاب‌شان، آن اولی ناظر به تاریخ بنی اسرائیل بود، «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» اول، آن میثاق شکنی در طول تاریخ‌شان بود «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ... خَاسِعِينَ» اینها کسانی بودند که تعهدات کتابی خودشان را عمل نکردند، شاهد جریان «السَّبْتِ» جریان شنبه. حب عجل در طول تاریخ نمی‌گذاشت که اینها به میثاق و عهد خودشان درباره کتاب عمل کنند. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» دوم، این هم نسبت سنجی بنی اسرائیل با کتاب بود، ولی دیگر بنی اسرائیل معاصر قرآن در آن مطرح بودند. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ... وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ» دیگر «اذ قتلتم» نیست، «تَقْتُلُونَ» مضارع است، حالا از یک زاویه دیگر دارم فرق را بیان می‌کنم، «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» سوم که الان ما در آن هستیم، این از آیه ۹۳ آغاز شد «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا» که ما یک توضیحی دادیم، گفتیم این «خُذُوا» همان موقع گفته شده است، «وَأَسْمِعُوا» الان دارد به معاصران گفته می‌شود «وَأَسْمِعُوا» حالا این بحث‌هایش را کردیم طبق اخذ میثاقی که از شما شده است در تورات، الان باید به قرآن و پیامبر اسلام ایمان بیاورید، اینجا باز هم بنی اسرائیل معاصر هستند ولی مشخصاً مسئله اصلی این است که بالاخره تکلیفتان را با قرآن روشن کنید، بنی اسرائیل دست فرمانش گویا اینجا دیگر با گذشته هم حتی یک تغییر جدی پیدا می‌کند، ایمان که نمی‌آورند، «قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» و تمکین هم نمی‌کنند رسالت پیامبر اکرم را، به خاطر حب عجلی که در قلب‌شان نهادینه شده است، این «قُلْ» جواب اول بود به «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» جواب اول خدا به «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»، «قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». جواب دوم این بود، «قُلْ إِنْ كَانَتْ... إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» که شما می‌دانید چرا با جرات می‌گویید ما به قرآن ایمان نمی‌آوریم؟ به خاطر اینکه خیالتان را راحت کردید بهشت مال شماست، یک توهم موهوم پشت آن است، اینها حریص‌ترین مردم در زندگی دنیا هستند که اینها را ما بحث کردیم. سومین پاسخ این بود «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ» معلوم می‌شود که بنی اسرائیل در مقابل قرآن گارد «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» گرفتند، به قرآن

ایمان نیاوردند، ولی گویا یک اقرار ضمنی دارند، آن اقرار این است که قرآن وحی است، اینها با جبرئیل مشکل پیدا کردند، اینکه چرا این وحی را جبرئیل آورده برای این آدم که از ما نیست؟ این دور عناد است. در این دور جدید، اینها در مقابل کتاب، در مقابل پیامبر، در مقابل جبرئیل علیه السلام رسماً موضع می‌گیرند، خداوند هم می‌فرماید اینها با جبرئیل علیه السلام دشمن هستند، او بر قلب تو کتاب را، به اذن الله نازل کرده است، «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی شما خودتان هم می‌دانید این کتاب حق است. و شما طوری رفتار می‌کنید که از این کتاب عذابش به شما می‌رسد و الا اگر مومن باشید هدایت و بشارت است برای مومنان، اینها صفتشان این است که هر وقت عهدی می‌بندند، این عهد را پشت سر می‌اندازند، اکثر آنها ایمان نمی‌آورند، پیامبر از جانب خدا آمده است مصدق کتابی است که آنها دارند ولی اینها کتاب خودشان را پشت سر انداختند و به آن پیامبر بی‌ایمان شدند.

این «وَاتَّبِعُوا» عطف به «بَدَّ» است، ۱- «بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمَ لَا يَعْلَمُونَ» ۲- «وَاتَّبِعُوا» وقتی که رسولی از جانب خدا آمد، مصدق آنچه که آنها دارند، دو تا کار کردند، کار اول اینکه کتاب الله خودشان را پشت سر انداختند، تبعیت از «مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ» را جایگزین تبعیت از کتاب خود قرار دادند. این آیه صراحتاً از شیطان‌گرایی بنی اسرائیل در این مقطع از تاریخ، یعنی در مقطع مواجه شدنشان با قرآن و پیامبر اسلام خبر می‌دهد. این باور را دارند که اگر سلیمان ملکش، ملک سلیمان شد به خاطر «مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ» بود، شیاطین کسانی بودند که چیزهایی را بر ملک سلیمان تلاوت کردند، ما برویم دنبال آنها، آنها یک قدرت های ماورایی، قدرت های جادویی و سحرآمیز است که اگر ما با آنها بتوانیم ارتباطی برقرار بکنیم، بالاخره خواهیم توانست تاثیری در نظام خلقت بگذاریم، اوضاع را تغییر بدهیم، تبعیت کردند از آنچه شیاطین تلاوت می‌کردند بر ملک سلیمان، که این هم نشان می‌دهد اصلاً آنچه که شیاطین بر ملک سلیمان داشتند تلاوت می‌کردند، یک مکتوبی بوده است که تلاوت می‌کردند، اما «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» یعنی سلیمان کفر نورزید، «وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا» یک تقابل اینجا درست شد بین سلیمان علیه السلام و شیاطین، یعنی خدا می‌خواهد تفکیک کند، می‌فرماید سلیمان راهش با شیاطین یکی نبوده است، حالا شما دارید می‌گویید، دلان را خوش کردید، ولی سلیمان راهش با شیاطین یکی نبوده است، کفر شیاطین این بود: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ» که به مردم یاد دادند سحر را، یعنی دو تا فرشته حامل یک محتوایی شدند که محتوا همان سحر است، آموزش سحر است به ۱- شیاطین، ۲- سلیمان، شیاطین کفر ورزیدند، یعنی سحر را به مردم آموزش دادند. سلیمان به مردم سحر را یاد نداد چون کفر نورزید، در این امتحان خطا نکرد. اما اینکه «الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا» یعنی «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ». حالا بحث را خدا روی هاروت و ماروت می‌آورد؛ «وَمَا يُعَلِّمَانِ» مثنی است؛ یعنی هاروت و ماروت «مِنْ أَحَدٍ» به هیچ کس یاد ندادند، چه چیز را یاد ندادند؟ سحر را. «حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» به هیچکس سحر را یاد ندادند مگر اینکه گفتند ما آزمایش هستیم. نتیجه اینکه «فَلَا تَكْفُرْ» آنها به هر کس سحر یاد دادند گفتند ما فتنه هستیم، ما آزمایش هستیم، در واقع این عالمی که شما امروز می‌بینید: آسمان، زمین، انسان، بهشت، جهنم که وعده داده شده و... تمام مسایلی که در عالم می‌بینید، تصور کنید که اینها یک پایه برنامه نویسی دارد، سیستم عاملی که در کامپیوترت بالا می‌آید یک پشتوانه برنامه‌نویسی دارد، پایه برنامه‌نویسی زبانش است. آن زبان یکسری عدد و حروف و یکسری کدها است. آن کدها، ظهور پیدا می‌کند: می‌شود یک ویندوز. این پایه برنامه‌نویسی کدهایی است که دارد پشتیبانی می‌کند از این وضع ظاهری. اگر کسی نفوذ پیدا کند در پایه برنامه‌نویسی و یک حرفی را، یک عددی را بتواند جابجا کند، تغییر بدهد، اضافه کند، کم کند نتیجه آن ایجاد

خلل در این سیستم عامل، در این وضع ظاهری است. یک چیزی از بین می‌رود یک چیزی اضافه می‌شود. مشکلی بوجود می‌آید و حادثه ناموزونی شکل می‌گیرد. مثل هک کردن. اگر کسی بلد شد نفوذ کند و برنامه‌نویسی را تحت تاثیر قرار دهد کم کم امیدوار می‌شود که خودم می‌توانم وضعیت ظاهری را تحت کنترل بگیرم. تمام جریان سحر همین است. خداوند کاری کرد که بشر و شیاطین خیال کنند می‌توانند با دخالت در نظام برنامه‌نویسی عالم، کنترل عالم را در اختیار بگیرند. درحالی‌که خداوند از زبان برنامه‌نویسی عالم بسیار بسیار محدود رونمایی کرده در آن حدی که از دست خودش خارج نمی‌شود مطلقا. هرکس هم می‌خواهد دخالتی کند مطلقا به اذن خودش ممکن است.

«فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا» شیاطین یاد گرفتند از آندو یعنی هاروت و ماروت «مَا يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» چیزی را که بوسیله آن بین انسانی با همسرش تفرقه و جدایی می‌افکند. شیاطین دست بکار شدند؛ آن سحری را که اجازه نداشتند به مردم یاد بدهند، به مردم یاد دادند و مردم هم مشغول شدند و از آن سحر استفاده کردند برای ایجاد جدایی. جالب است که خدا اینجا به این اثر از سحر اشاره می‌کند. چرا؟ چند نکته در آن است: یکی اینکه سحر اثرش ایجاد پیوند نیست، گسستن پیوند است. حتی یک پیوند محکمی مثل پیوند زوجیت که خدا در قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً» یعنی پیوند زوجیت پیوندی است که مجعول خداست. وقتی توانستند سحر را به مردم یاد بدهند و مردم توانستند از سحر استفاده کنند، یک باوری به آنها داد که پس می‌توانیم از سحر برای بر هم زدن آنچه که خدا ایجاد کرده است، استفاده کنیم. لذا اینها دست بکار برهم زدن برنامه‌های خدا در عالم هستند. این «يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» تنها کارکرد سحر نیست ولی یک کارکردی است که نشان می‌دهد اینها دنبال بر هم زدن پیوندها هستند. ولی یک چیز را نفهمیدند: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ» اینها بوسیله سحر به هیچکس ضرر نمی‌رسانند «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» هین مقدارش را هم خدا باید اذن دهد. اینها خیال کردند چون زبان سحر را یاد گرفتند، می‌توانند فارغ از اینکه خدا اذن بدهد یا اذن ندهد از سحر استفاده کنند.

تکلیف چیست؟ «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» پس مومنان باید بر خدا توکل کنند. اگر سحر یک ابزاری بود که خدا بخواهد اثر می‌کند، نخواهد هم اثر می‌کند نوعی با الله، یعنی واقعا باورمان شده که سحر چیزی است که می‌تواند از اراده خدا سبقت بگیرد، برای مقابله با این سحر هیچ راهی باقی نمی‌ماند جز اینکه دست به دامن همان شیاطین شویم، دست به دامن همان ساحرها شویم. برویم یک آنتی ساحر پیدا کنیم؛ مومن باید بر خدا توکل کند، در خانه شیاطین دوباره نرو. قرآن را بخوان، با آن مانوس باش، به قرآن ایمان بیاور، به قرآن عمل کن، در پناه قرآن باش. برو مسجد، خانهات را محل تردد ملائکه کن. در خانهات قرآن خوانده شود، شیاطین دفع می‌شوند، آثار سحرآلود آنها دفع می‌شود. بله خدای نکرده آدمی یا خانواده‌ای است که به لحاظ ایمانی آنقدر فقیر هستند که زمینه پناه بردن به خدا در وجودشان نیست، مستضعف هستند، در چنین شرایطی استثناا خداوند اجازه داده بعضی از عالمان ربانی برای مقابله با شرور شیاطین، به نفع مردم مستضعف، مختصری در این وادی ورود می‌کنند در حد مقابله با سحر ساحران، اطلاعاتی بدست می‌آورند که بتوانند این از پا افتاده‌های کم نفس را که خودش یک «لآله الا الله» مخلصانه نمی‌تواند بگوید، خودش یک آیه الکرسی درست نمی‌تواند بخواند، خودش یک پناه واقعی به خدا نمی‌تواند ببرد، تو را به خدا خودت یک «لآله الا الله» بگو که «لآله الا الله حصنی». بیا در دژ خدا.

اینجا دوباره می‌فرماید: «وَيَتَعَلَّمُونَ». اما دیگر «مِنْهُمْ» ندارد، «فَاء» هم ندارد. این «وَيَتَعَلَّمُونَ» مال کیست؟ این «وَيَتَعَلَّمُونَ» عطف می‌شود به «وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ... وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ» آنها تبعیت کردند از آنچه که شیاطین تلاوت می‌کنند بر ملک حضرت سلیمان علیه السلام و شروع کردند به یاد گرفتن چیزی که برایشان ضرر دارد و به حالشان نفعی ندارد.

«وَلَقَدْ عَلِمُوا» و خودشان هم خوب دانستند «لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ» یعنی اینجا دیگر تصمیم خود را گرفتند؛ خودشان می‌دانند اگر کسی شد مشتری راه ساحران، برای او دیگر در آخرت هیچ بهره‌ای نیست. «وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» و چه بد چیزی بود آنچه که خود را به آن فروختند، «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» اگر حالیشان بود می‌فهمیدند که بد راهی را انتخاب کردند.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا» و اگر اینها به جای اینکه تابع راه شیاطین بشوند، تابع راه «مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ» بشوند و خیال احیای آن قدرت و شوکت قبلی را داشته باشند، ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند «لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ» به خیلی چیزهای بهتری از جانب خداوند می‌رسیدند، از جانب خدا پاداشی دریافت می‌کردند که برای آنها به مراتب بهتر بود از این مختصر خیری که خیال می‌کنند با تبعیت از شیاطین قرار است بدست آورند. اگر اینها از این راه آمده بودند به همان آقایی و به همان شوکت شاید می‌رسیدند و بالاتر از آن «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» اگر حالیشان بود.

آزمایش یعنی همین، آزمایش یعنی اینکه انسان‌ها نشان بدهند نسبت به آن امکانی که خدا برایشان مهیا کرده، چه انسان‌ها چه جنیان، نشان بدهند نسبت به آن چقدر امانت‌دار هستند.

شیاطین وقتی به مردم یاد دادند دیگر مردم خودشان به خودشان می‌توانند یاد بدهند، منحصر در این نیست که حتماً هر آدمی سحر بلد است جنیان به او یاد دادند! نه ممکن است یک آدمی از یک آدمی یاد گرفته، ولی اگر سلسله را بگیری و بروی می‌رسی به شیاطین، یعنی سحر بالاخره در منشأ آموزشی‌اش به انسان‌ها از شیاطین آب خورده.

خیلی راحت می‌گویند ما در بیت المقدس دنبال این نسخه هستیم! دنبال همین دارند می‌گردند، حالا یک چیزهایی از آن دارند، یک تلاش‌هایی می‌کنند، اما امید دارند که به این نسخه اصلی و به این اوراق قدیمی دست پیدا بکنند که دیگر بترکانند با آن، فارغ از اینکه این راه نیست بیراهه است.

آنچه که من فهمیدم این است که خداوند نوع جدیدی از فتنه و آزمایش را در عهد سلیمان برای بشر رقم زد. این نوع جدید این است: اولاً یک چشمه از قدرت‌های ماورایی را در حکومت سلیمان نشان بشر داد، گفت بیا این ملک سلیمان را ببین، شوخی است؟